متن زیر جلسه اول مباحث جناب آیت الله سیدمحمد مهدی میرباقری است که به تاریخ 10 آبان ماه 94 در دانشگاه امام صادق علیه السلام برگزار شده است. ایشان در این بحث با اشاره به آیه معیت با صادقین در قرآن بیان می کنند صادقین به ائمه تعبیر شده است. صادقین آنهايي هستند که عهدهايشان را با خدا نقض نکردند. همراهی با امام به این معنا است که از خود فاصله بگیریم و سایه امام باشیم ودر این همراهی باید همه قوای ما با امام باشد. نکته دوم این است که باید همراه امام به سمت خدای متعال سیر کنیم، اگر انسان با امام مسافر و راحل شد و با امام کوچ کرد، امام حجاب ها را از جلوي چشم او بر مي دارد. این همسفر شدن با امام آثار و برکاتی دارد که از جمله آن شبیه شدن حیات و موت انسان به ائمه است. نکته بعد این است که در قرآن دو دسته امام ذکر شده: امامي كه دعوت به آتش مي كند و امامي كه دعوت به الله تبارك و تعالي مي كند؛ امامي كه ما را دعوت به خدا مي كند، همه وجود خودش پر از توحيد است، توحيد الله است. آن امامي هم كه ما را دعوت به نار مي كند، در واقع دعوت به خود می کند. نکته آخر اینکه يكي از حجاب هاي مهمي كه بر ولايت امام سایه انداخته و انسان نمی تواند آن جنت را ببیند حجاب جنت است. اگر انسان به امام رسيد، به بهشت رسیده است...

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علي اعدائهم اجمعين. قرآن کریم می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ‏»(توبه/119)، در اين آيه نوراني، خداي متعال اهل ايمان را مورد خطاب قرار داده است؛ تکليف، تکليف خاص است که متوجه مومنين و براي رشد ايمان آنها است. مي فرمايد: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ‏»، پروا و تقواي الهي داشته باشيد و مستمراً همراه صادقين باشيد، شايد اين امر به تقوا، تفسيرش همين «كُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ‏»، است؛ شايد «وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ‏»، عطف تفسيري است.

اگر این آیه را این طور هم معنا کنيد، اشکال ندارد؛ يعني مؤمنين، کسانی که وارد وادي ايمان و ولايت شدند مکلف هستند به اينکه از خدا بترسند و پرواي الهي داشته باشند و از صادقين جدا نشوند «كُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ».

در اینجا به چند نکته در مورد «معيت» اشاره مي کنم. يکي اينکه مقصود از صادقين، آنهايي هستند که بر سرعهدهايي که با خدا بستند ايستادند، «مِنَ الْمُؤْمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى‏ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْديلاً»(احزاب/23)، صادقين، آنهايي هستند که عهدهايشان را با خدا تبديل نکردند. که اين آيه تفسير شده به جناب حمزه و جعفر طيار و وجود مقدس اميرالمؤمنين (عليهم السلام) که با خدا عهد عبوديت، عهد شفاعت و دستگيري از عباد الله داشتند.

چون در قرآن می فرماید: «لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلاَّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً»(مریم/87)، هم شفيع شدن و هم مورد شفاعت قرار گرفتن عهد مي خواهد. کساني که عهد ندارند، آن عهد خاصي که شافعين بايد داشته باشند، حق شفاعت ندارند. پس صادقين، آنهايي هستند که عهدهايشان را با خدا نقض نکردند. اين يک معناي صادقين است. صدق مطلق، فقط در معصومين (عليهم السلام) است.

# معنای معیت

به ما گفتند با صادقين باشيد، اين معيت با صادقين که در روايات، تفسير به ائمه (عليهم السلام) شده، معنايش چيست؟ اولاً بايد توجه داشته باشيم که هميشه امام مان با ما هست، مثل اينکه خداي متعال با ما است «وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ»(حدید/4) ما در هر عالمي باشيم، خداي متعال با ما هست به خاطر اینکه او با ما هست ما هستيم. اگر آن معيت نباشد، ما هيچ هستیم؛ لذا از اين معيت، بزرگان به «معيت قيوميه» تعبير مي کنند. خدا با ما است؛ يعني نگهبان و قيوم ما است.

از اين طرف هم اگر ما بايد با خدا باشيم، همراهي ما با خداي متعال به معناي «همراهي ظلي» است. همراهی با معصوم هم همين طور است. معصوم با ما است اگر امام نباشد، عالم نيست. او اسم اعظم الهي است که همه عالم در پرتو او هستند. اگر او نباشد، عالم نيست. او با عالم و با ما هست که ما هستيم.

معيت ما با امام، «معيت ظلي» است با امام بودن؛ يعني سايه امام بودن. پس اين معيت معنايش اين نيست که امام يکي باشد ما هم يکي؛ معنايش اين است که شما سايه امام باشيد، چيزي از خودتان نداشته باشيد؛ و لذا اين معيت با امام وقتي اتفاق مي افتد که ما از خودمان هجرت کنيم. وقتي از خودمان کوچ کرديم، آن وقت مي توانيم با امام باشيم. «مَنْ كَانَ فِينَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلَى‏ لِقَاءِ اللَّهِ‏ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ‏ مَعَنَا»(1)، انسانی که رو به سوی خود دارد، با خودش هست، اين انسان نه با خدا است، نه با اولياء خدا. اولين قدم در همراهي با خدا و اولياء خدا، از خود فاصله گرفتن است. هر وقت از خود فاصله گرفت، آن وقت مي تواند با امام باشد و امام خودش را با خودش احساس کند و همراهي امام با خودش را درک کند.

در باب حضرت حق هم همين طور است. حضرت حق، هميشه با ما است، اما اگر انسان از خودش فاصله گرفت و قرب حضرت حق را درک کرد، آن وقت مي تواند همراهي خداي متعال با خودش را ببيند و هميشه با خداي خودش باشد. اگر ما بخواهيم با امام مان همراه باشيم، شرطش اين است که از خودمان جدا بشويم، تا در خودمان غور و سير مي کنيم با خودمان هستيم. کسي که با خودش است، با خدا نيست، با اولياء خدا هم نيست.

اگر قرار شد ما با امام خودمان باشيم، اولا اين معيت، يک معيت جامع است؛ يعني وقتي مي خواهيم با امام باشيم، فکرمان، زبان مان، گوش مان؛ بلکه همه قواي ما بايد با امام باشد. همه قواي ما بايد سايه امام بشود، حتي فکر، رأي و قلب مان بايد سايه امام باشد. نمي شود با امام باشیم ولي بگوییم فهممان مال خودمان است. اين ما را از امام جدا مي کند. اگر کسي مي خواهد با امام باشد، بايد معيار و ترازويش امام باشد.«السَّلَامُ عَلَى‏ مِيزَانِ‏ الْأَعْمَال‏»(2)، اگر امام، ميزان انسان نبود، انسان با امام نيست، انسان با ترازوهاي خودش، با ميزان هاي خودش است.

انسانی که امام را با عقل خودش می سنجد، حتما يک جايي از امام جدا مي شود. اين عقلي که به ما دادند، اصلش خود امام است، که يک شعاعش هم در ما افتاده است. اگر کسی بخواهد بفهمد، بايد به امام وصل باشد. اين عقل را نمي شود ترازوي امام قرار داد و امام را با او وزن کرد، اگر اين طور شد، انسان با ترازوي خودش هست و این او را از امام جدا مي کند. عصبانی بودن شيطان برای این بود شيطان مي گويد: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَني‏ مِنْ نارٍ»(ص/76)، نمي گويد من مخلوق تو نيستم، مي گويد من مخلوق تو هستم اما تو مرا از آتش آفريدي. آتش، يک اقتضائي و يک حرمتي دارد. آتش، بهتر از موجودي است که از خاک آفریده شده است «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَني‏ مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طينٍ‏»، شیطان در مقابل خداي متعال يک چيزي را قرار مي دهد، به او تکيه مي کند و مي خواهد او را در مقابل خداي متعال معيار قرار بدهد و فرمان خدا را با او سبک و سنگين کند. فهم خودش و اصل خودش، هر دو را هم مخلوق مي داند.

تا وقتي که انسان عقل خودش را ترازو قرار مي دهد؛ اين ترازو، يک جايي انسان را از امام جدا مي کند. همه کسانی که از امام جدا مي شدند، به خاطر همین موانع بوده، يکي به خاطر عقلش، يکي به خاطر هوايش، يکي هم به خاطر دلش جدا شده.- منظور از عقل همین عقل محاسبه گر و ابزار سنجش است نه عقل به مفهوم حقیقی آن-. پس با امام بودن به معناي اين است که همه قواي انسان، فکر انسان، قلب انسان، دل انسان با امام باشد.

در زيارت جامعه کبيره می خوانیم «قَلْبِي‏ لِقَلْبِكُمْ‏ سِلْمٌ‏ وَ أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ» آن وقت بعد از اين دو تا است که می فرماید: «وَ نُصْرَتِي‏ لَكُمْ‏ مُعَدَّةٌ»، زمانی امکانات انسان در خدمت امام هست و به نصرت امام موفق مي شود که «قَلْبِي‏ لِقَلْبِكُمْ‏ سِلْمٌ‏ وَ أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ» آنگاه «وَ نُصْرَتِي‏ لَكُمْ‏ مُعَدَّةٌ»، پس اين همراهي با امام؛ معنايش اين است ما ظل امام و سايه امام باشيم و تبع باشيم و اين در همه عوالم وجودي ما بايد اتفاق بيافتد. همه عوالم وجودي ما بايد با امام باشد. اگر به حيات جمعي خودمان هم برسيم؛ مؤمنين، جمع شان و جامعه شان بايد با امام باشد.

با امام بودن معنايش اين است که همه زواياي زندگي فردي و جمعي ، ظاهر و باطن ، قواي ظاهري و قواي باطني سير با امام داشته باشد. امام اصل باشد و حيات اجتماعي انسان فرع باشد، امام خورشيد باشد و ما پرتوي خورشيد باشيم. «الْإِمَامُ‏ كَالشَّمْسِ‏ الطَّالِعَةِ الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ»(3)، امام، خورشيدي است که طلوع کرده و عالم را روشن کرده. جمع مؤمنين، بايد اشعه و شعاع امام و حول امام باشند. اين، معيت با امام است. پس معيت با امام، معيت جامع است که همه قواي انسان و همه عرصه هاي حيات انسان بايد با امام باشد و اين معيت هم «معيت ظلي» است. همه عرصه هاي حيات ما بايد فرع بر امام و تابع امام باشد.

# طریقه سایه بودن برای امام

نکته ديگر اين است که اين معيت، معيت در سير است. همه ما به سمت خداي متعال حرکت مي کنيم. اگر در اين سفر مي خواهيم به مقصد برسيم، بايد با امام سير کنيم. بايد سير ما، سير با امام باشد؛ يعني امام مي رود، ما هم بايد سايه امام بشويم و با امام حرکت کنيم. چطور مي شود انسان سايه امام باشد؟ اگر انسان از خودش و همه نفسانيات خودش خالي شد و رو به امام آورد، همه وجودش را امام پر مي کند و همه قوايش تحت تصرف امام قرار مي گيرد. هچنانکه خود امام نسبت به حضرت حق، اين طور است. در آيات قرآن در باب ائمه (عليهم السلام) اين تعابير ذکر شده «يَدُ اللَّهِ»(فتح/10)، «جَنْبِ اللَّهِ»(زمر/56)، «بَابُ‏ اللَّهِ»، «عَيْنُ‏ اللَّهِ‏»، «أُذُنٌ واعِيَه»(حاقه/12)، که اينها مجاز نيست، حقيقت است. امام «يَدُ اللَّهِ»، است در جايي است که در بيعت رضوان با نبي اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بيعت مي کنند قرآن مي فرمايد: «إِنَّ الَّذينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْديهِمْ»(فتح/10)، اين دستي که بالاي دست شان بود، دست خدا بود. «وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى‏»(انفال/17)، اين به معناي حلول خداي متعال در مخلوق نيست ولي اين وجود مقدس، در يک مقامي است که «وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى‏» یعنی مخلوق به يک مقامي برسد که آن جايي که تو اين کار را انجام مي دادي، خدا انجام مي داد! در این مورد حضرت فرمود: «خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ‏ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ وَ وَلَايَتَنَا وَلَايَتَهُ»(4) عبارت «خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ‏» به معناي حلول نيست. پس معيت آنها با خدا، اين طور است. آنها نسبت به حضرت حق اين طور هستند.

اگر ما هم با امام شديم، همه شئون ما فرع بر امام مي شود، «يَدُ اللَّهِ»، «عَيْنُ‏ اللَّهِ‏»، دست امام، چشم امام، گوش امام مي شويم. همين طور که آنها در يک مقامي هستند که خداي متعال گوش و چشم و زبان آنها است؛ ما هم در يک مقامي خواهيم بود که امام، گوش و چشم و دست و زبان ما است نه به معناي اينکه امام در ما حلول کند و ما امام بشويم! ما که امام نمي شويم، ولي به همان معناي ممکن اگر انسان با امام شد، همه قوايش پُر از نور امام مي شود. به تعبير ديگر اين معيت با امام، معيت در سير و معيت در سفر است. همه ما مسافريم و در اين سفر الي الله، بايد همراه با امام (عليه السلام) باشيم. اگر اين همراهي، همراهي تام شد، همه قواي ما قواي امام مي شود و در واقع شعاع امام مي شويم. شيعه، شعاع خورشيد است، اگر قلبش قلب سليم شد، شعاع مي شود.

در روايت آمده که به حضرت ابراهيم خليل، انوار چهارده معصوم عرضه شد، يک سري نورها و موجودهاي درخشنده اي ديدند که دور اين معصومين هستند. اينها چه کساني هستند؟ خداي متعال فرمود: اينها شيعيان اين اهل بيت هستند. آن وقت آنجا حضرت يک درخششي از اينها ديد، تقاضا کرد که من را از شيعيان اميرالمؤمنين قرار بده! خداي متعال هم اين دعا را مستجاب کرد «وَ إِنَّ مِنْ شيعَتِهِ لَإِبْراهيمَ‏ \* إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَليمٍ‏»(صافات/83-84)، که در آن روايت هست به حضرت گفت من شيعه شما هستم؟! گفت: بله هر وقت اين طورشدي شیعه ما هستی.«إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَليمٍ‏».

# آثار و برکات سیر با امام

اگر قلب سلم شد و چيزي جز امام در اين قلب نبود و قواي انسان هم اين طور شد، انسان تجلي گاه نور امام مي شود. اگر انسان با امام مسافر و راحل شد و با امام کوچ کرد، امام حجاب ها را از جلوي چشم او بر مي دارد، حجاب هاي وجود انسان را بر مي دارد، آن وقت مي تواند نور امام و همراهي امام را با خودش ببيند و بفهمد که سيرش با امام است و بفهمد که امام او را سير مي دهد «بِنَا عُبِدَ اللَّهُ‏ وَ بِنَا عُرِفَ‏ اللَّهُ‏ وَ بِنَا وُحِّدَ اللَّهُ‏ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»(5)، انسان اين را مي فهمد.

اگر با امام همراه و همسفر شد؛ اين همسفري، او را به يک نقطه اي مي رساند که آرام آرام، امام را با خودش مي بيند و انوار امام و حقايق صفات امام در انسان ظهور پيدا مي کند و انسان شعاع امام مي شود و با امام به طرف خداي متعال سير مي کند.

اگر ما در اين سفر همسفر امام شديم اين سير چه آثار و برکاتي دارد و چه اتفاقي براي ما مي افتد؟! مرحوم کليني اين روايات را در کتاب الحجه کافي نقل کردند، ايشان آنجا بابي باز کردند به نام «بَابُ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ صلي الله عليه و آله مِنَ‏ الْكَوْنِ‏ مَعَ‏ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام‏» آنچه خداي متعال و رسولش بر ما فرض کردند که بايد با ائمه (عليهم السلام) باشيم.

آنجا ايشان رواياتي آوردند، يک روايت از امام باقر (عليه السلام) است که فرمودند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه و آله‏ مَنْ‏ أَحَبَ‏ أَنْ‏ يَحْيَا حَيَاةً تُشْبِهُ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَمُوتَ مِيتَةً تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ وَ يَسْكُنَ الْجِنَانَ الَّتِي غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيّاً وَ لْيُوَالِ وَلِيَّهُ وَ لْيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ»(6)، اگر کسي مي خواهد حياتي شبيه حيات انبياء داشته باشد و موتي شبيه موت شهدا داشته باشد و وارد آن باغستاني بشود که حضرت حق، رحمان، با دست خودش او را پرورش داده، بايد اهل موالات با امير المؤمنين و دوستان حضرت و ولي حضرت و اهل اقتداء به ائمه اي باشد که بعد از حضرت مي آيند. اين موالات و اقتداء، او را به حياتي مي رساند که «تُشْبِهُ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ»، موتي که «تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ».

## کیفیت حیات انبیاء

حيات انبياء چطور است؟ انبياء چطور زندگي مي کنند؟ در روايت فرمود: در انبياء، پنج روح است. در اصحاب المشئمه يک روح که روح المدرج است و با آن لذات طبيعي مي برند که گاهي از آن به نفس تعبير مي شود. در اصحاب الميمنه، چهار روح است، روح الايمان، روح القوه، روح الشهوه و روح المدرج که هر قوه اي هم در عالم کاري مي کند. فرمود: در انبياء، پنج روح است که يکي از آنها روح القدس است که اين روح القدس، روحي است که فرمود: «لَا يَنَامُ‏ وَ لَا يَغْفُلُ‏ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَزْهُو»(7)، حضرت فرمودند: روح القدس، نه خواب دارد، نه غفلت دارد، نه فراموشي دارد، نه سهو دارد. به حضرت گفت شما چطور محيط به عالم هستيد؟ فرمود: در ما روح القدس است. پس حيات انبياء، اين طور است. اين طور نيست که انبيا، با يک نفس زندگي کنند. در انبياء، ارواح و روح هايي دميده شده و همين روح هم در انبياء هست که ملائکه از آنها تبعيت مي کنند «فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي‏ فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ‏»(ص/72).

پس حيات انبياء، يک چنين حياتي است. اين طور نيست که فقط يک نفس و يک روح المدرجي دارند که لذات طبيعي را مي فهمند و محرّک هاي طبيعي دارند. بلکه آنها ارواحي دارند که يک لذات ديگر و محرّک هاي ديگري در آن است. فرمود: در مومن روح القوه هست «فَبِهِ قَدَرُوا عَلَى‏ طَاعَةِ اللَّهِ‏» اگر اينها در طاعت، استوارند و مي توانند بندگي کنند چون روح القوه و روح الشهوه دارند. «فَبِهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ»، اگر ميل به طاعت و بندگي دارند و كراهت از معصيت خدا دارند، چون در آنها اين روح دميده شده است.

هر روحي كه در انسان دميده مي شود، اقتضائاتی در انسان ايجاد مي كند، يك محرّكه ها و لذات و بهجت و المي در انسان پيدا مي شود كه مال اين روح است. پس انبياء، در اين عالم یك طور ديگر زندگي مي كنند، درآنها روح القدس هست.

«وَ يَمُوتَ مِيتَةً تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ» موت شهدا چه موتي است؟ «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في‏ سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتاً»(آل عمران/169)، موت شهدا اين است كه شهدا نمي ميرند. موت شان به معناي مردن نيست بلكه اين سير شان در عالم حيات، وارد يك مرتبه بالاتري مي شود. «دَار الْحَيَوَان» مقاماتي دارد که سطحي از آن را در دنيا مي شود درك كرد و سطح بعدي را در عالم ديگر باید درك كنيم. به تعبير ديگر«وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِب»(عنکبوت/64)، همه دنيا لهو و لعب است، اگر کسی نود سال هم عمر کند ولی اهل دنيا باشد، بازيگر است چه سياستمدار بزرگ مثل رئيس جمهور آمريكا باشد چه يك انسان ساده باشد. اگر در دنيا بود، اهل لهو و لعب است. در بازی شطرنج هر دو قمار بازند چه یک مهره جابجا کنند چه مرزهاي كشور ها را جابجا كنند هيچ فرقي نمي كند، هر دو دنيا است. «وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ» اما «وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ» يك دار ديگري است كه آن، «دَار الْحَيَوَان» است كه بايد انسان از دار دنيا بيرون برود و وارد آن بشود تا به حيات برسد.

## حقیقت «دارالحیوان»

«دَار الْحَيَوَان» كجا است؟ «دَار الْآخِرَة» است. اين را در آيات ديگر توضيح دادند. خداي متعال در سوره «اعلي» كه يك سوره لطيفي است مي فرمايد: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا \* وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقى‏»(اعلی/16-17)، شما حيات دنيا را انتخاب مي كنيد ولي آخرت، بهتر و برقرارتر بلكه آخرت، خير و ابقي است. حضرت فرمودند: حيات دنيا، محيط ولايت دشمنان ما است. كسي که در اين محيط باشد، همه چيزش لهو و لعب است،حتی نمازش هم لهو و لعب است، مسجد هم بسازد لهو و لعب است، همه كارش بازي است.

اگر از اين محيط بيرون آمد و وارد دار الاخره شد این جا محيط ولايت ما است. انسان وقتي وارد دَار الْآخِرَة مي شود، وارد دَار الْحَيَوَان مي شود و آنهايي كه وارد اين دَار الْحَيَوَان مي شوند، وارد دَار الْحَيَاة مي شوند اين دار هم مقاماتي دارد. انسان در مدارجي سير مي كند که همه مدارج اين «دَار الْحَيَوَان»، در اين دنيا اصلاً تجلي نمي كند. آنهايي كه با امام همراه مي شوند و در وادي ولايت امام قرار مي گيرند؛ همه مقامات ولايت امام، در اين عالم، ظهور پيدا نمي كند. اگر ظهور پيدا مي كرد، سير ما در اين عالم تمام مي شد.

اگر کسی دارای ایمان قوی مثل سلمان هم باشد نمی تواند همه مدارج ولايت اميرالمؤمنين را درك کند. بايد به يك عالم ديگري برویم كه آن عالم، مقامات ديگر همينِ دَار الْحَيَوَان است. در بهشت هم همين طور است. درجات بهشت هم درجات ولايت امام است. ذيل آيه مباركه «أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ‏ كَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ‏ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ»(آل عمران/162)، حضرت فرمودند: «وَ هُمْ وَ اللَّهِ يَا عَمَّارُ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ‏» آن كساني كه تابع رضوان الهي هستند و چون تابع شده اند همه مقامات رضوان در آنها تجلي كرده است و اينها درجات براي مومنين هستند و بعد فرمودند: «وَ بِوَلَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ إِيَّانَا يُضَاعِفُ اللَّهُ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ يَرْفَعُ اللَّهُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى»(8)، درجات ولايت امام كه درجات رضوان است، درجات مومنين است. به اندازه اي كه به ولايت ما مي رسند، عمل شان رفعت پيدا مي كند. «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُه»(فاطر/10)، چون عمل صالح صاحبش را بالا مي برد و به درجات عالي مي رسند.

پس سير ما در درجات، سير در وادي دَار الْحَيَوَان و وادي ولايت امام است. آنهايي كه وارد اين دَار الْحَيَوَان مي شوند و به حيات مي رسند. تفسير حيات گاهي اين است که فرمود: روح القدس و روح الايمان و روح القوه در آنها است. اين بركات دَار الْحَيَوَان است که انسان به يك حيات ديگري مي رسد «اسْتَجيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْييكُمْ»(انفال/24)، البته حيات هم معمایی است که تا انسان به آن نرسد نمي تواند بفهمد چيست؟ اگر كسي به اين حيات رسيد؛ اين حيات، در عالم آخرت ادامه دارد و موتش سير در درجات بعدي همين حيات است؛ يعني مقامات بعديِ اين دَار الْحَيَوَان كه در این دنيا تجلي نكرده، در عوالم بعد تجلي كرده، سير مي كند.

به تعبير ديگر اگر كسي با امام بود؛ وجود امام، هم در دنيا هم در عوالم بعدي دَار الْحَيَوَان است. اگر در اين دنيا با امام بود، در آخرت و برزخش هم با امام است. معيت با امام؛ يعني همه وجودش را امام پر مي كند.

در هر قوه اي از قواي ما و هر زاويه اي از زواياي وجود ما كه نفس ما حضور دارد، آنجا امام نيست، آنجا نفس ما است؛ يعني با اولياء طاغوت و با شيطان هستیم. پس همه قواي ما بايد با امام سير بكند. اگر با امام سير كرديم، حيات مان «حَيَاةً تُشْبِهُ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ»، مي شود و موت مان «مِيتَةً تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ»، مي شود.

# بررسی نعمت بهشت برای معیت با امام

قدم بعدي چيست؟ «وَ يَسْكُنَ الْجِنَانَ الَّتِي غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ»، ساكن آن باغستاني مي شويد كه خداي متعال غرس كرده که یک قسمتش در عالم آخرت است در دنيا هم همين طور است. در همين دنيا هم اگر كسي كه وارد وادي امام شود، مزدش نقد است. هيچ وقت مزد خدا را نسيه ندانيد، خداي متعال، «سَريعُ الْحِسابِ‏» است. نقدترين مزد، مزد خداي متعال است و هيچ چيزي نقدتر از بهشت نيست. اگر كسي يك قدم در وادي بندگي خدا برداشت، يك قدم وارد بهشت مي شود، صفاتش صفات بهشتي مي شود و بوي بهشت مي دهد.

اگر كسي موالات به امام پيدا كرد، همين الان وارد آن جنتي كه «غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ»، است مي شود. آن جنتي كه «غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ»، است كدام جنت است؟آیا بهشت همين درختان و نهر هاي جاري است؟! يا نه، بهشت، چيز ديگري است؟!

بهشت، نهر، درخت، نهرعسل مصفا و «خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبينَ»(محمد/15)، است. آیا فقط همين ها است يا نه، يك بهشت ديگري هم هست؟! در روايات دارد وقتی شما تسبيحات می گوييد، ملائكه در عالم بالا برايتان درخت غرس مي كنند. اين اشجاري كه شما مي بينيد، باطن اينها چيست؟ باطن اين نعم بهشتي رحمت خدا است؛ يعني رحمت رحيميه خدا است. هر كجاي بهشت نگاه كنيد، ما مهمان رحمت خدا هستيم «وَ بِرَحْمَتِكَ‏ تَعَلُّقِي‏» آن رحمت خدا است كه در بهشت و نهر و حور و قصور جلوه مي كند و ابتهاج ایجاد می کند.

در روايات باطنش امام است، «مَعْدِنَ‏ الرَّحْمَةِ» است. امام، رحمت موصوله است. همه نعمت هاي بهشتي، جلوه هاي آن رحمت اند؛ لذا فرمود: «وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ‏ فَإِنَّهُ عِلْمُهُمْ‏ يَتَلَذَّذُ مِنْهُ شِيعَتُهُمْ‏»(9)، از اين قبیل آيات زياد داريم. «فَأَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُقَرَّبينَ‏ \* فَرَوْحٌ وَ رَيْحانٌ وَ جَنَّةُ نَعيمٍ‏»(واقعه/88-89)، اين آیه را دو جور معنا كردند: بعضي گفتند مقربين، در روح و ريحان و جنت نعيم اند. بعضي دیگر گفتند خود مقربین، «فَرَوْحٌ وَ رَيْحانٌ وَ جَنَّةُ نَعيمٍ‏»، هستند.

آن جناني كه «غَرَسَهَا رَبِّي بِيَدِهِ» چيست؟ آن شجره و باغستانی كه خود خداي متعال غرس كرده، آن شجره طوبي است. «السَّلَامُ‏ عَلَى‏ شَجَرَةِ طُوبَى‏ وَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى‏»(10)، آن خود امير المؤمنين است. «غَرَسَهَا رَبِّي بِيَدِهِ»، شجره توحيد است. «أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ»(ابراهیم/24)، اين همان شجره توحيد است. اگر كسي وارد اين شجره شد، به فرع او كه محيط ولايت شان است رسيد، آن وقت از ميوه هاي بهشتي اين شجره، دائماً برخوردار مي شود. «تُؤْتي‏ أُكُلَها كُلَّ حينٍ بِإِذْنِ رَبِّها»(ابراهیم/25)، اگر به طرف اصل اين شجره سير كرد؛ اين سير در مقامات جنت است. اگر كسي در اصل اين شجره سير كرد تا برسد به ريشه، سير در درجات جنت است.

«مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيَا حَيَاةً تُشْبِهُ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَمُوتَ مِيتَةً تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ وَ يَسْكُنَ الْجِنَانَ الَّتِي غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ‏ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيّاً وَ لْيُوَالِ وَلِيَّهُ وَ لْيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِه‏»، اینکه مرحوم كليني اين روايت را در اين باب آوردند علامت دقت ايشان در جمع آوري روايات است و ایشان اين روايات را به معناي معيت گرفتند. موالات؛ يعني معيت. اگر كسي موالات كرد، به معيت مي رسد.ثمره معيت چيست؟ ثمره اش اين است كه حيات، موت و همه عوالمش با امام خواهد بود؛ لذا حياتش «حَيَاةً تُشْبِهُ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ»، می شود و موتش «مِيتَةً تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ»، مي شود و جنتي كه ساكن او است «الْجِنَانَ الَّتِي غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ»، مي شود.

روايت ديگری هم از این باب است که عجيبتر از روايت اول است. «عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِيتَتِي‏»(11)، معنای اینکه حياتش حيات من باشد و موتش موت من باشد چیست؟ يعني همه عوالمش تجلي عوالم نبي اكرم باشد؛ يعني زندگي او چيزي جز شعاع زندگي نبي اكرم(ص) نيست. ما نمی توانیم پيغمبر شويم، حتی جبرئيل و انبیاء هم نمی توانند پیامبر شوند، ولی انبياء حيات شان حيات نبي اكرم است؛ يعني آن روحي كه مبدأ حيات شان است، شعاع حيات نبي اكرم است.

اگر كسي بخواهد حياتش حيات نبي اكرم بشود؛ يعني آن روحي كه در او دميده مي شود، تجلي نبي اكرم در آن باشد و آن عوالم حيات را درك كند، نه اینکه حياتش حيات طبيعي و نباتي يا حيات حيواني باشد كه «ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا»(حجر/3)، « يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ»(محمد/12)، اگر می خواهد در عالم حيواني زندگي نكند و احساسات و محرّكه ها و اهدافي كه در او هست و فهمي كه پيدا مي كند و حیات او مانند نبي اكرم باشد باید همراه امام باشد، اگر می خواهد وقتي هم مي ميرد و موت را مي چشد، موت نبي اكرم را بچشد «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»(عنکبوت/57)، باید معیت با امام داشته باشد.

جسم ما پس از مرگ درون قبر گذاشته می شود که می فرماید قبر «وَ الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ‏ رِيَاضِ‏ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّيرَان‏»(12)، قبر انسان، يك باغستاني از بهشت است يا حفره اي از جهنم است. آن باغستاني كه به سمت بهشت واقع مي شود، آن بهشت موت نبي اكرم و عالم برزخ نبي اكرم است.وقتی انسان از دنیا مي رود اگر مومن بود، وارد آن جنت مي شود. آن بابي كه باز مي شود به سوي آن جنت؛ آن جنت، عالَم نبي اكرم است.

«وَ يَمُوتَ‏ مِيتَتِي‏ وَ يَدْخُلَ جَنَّةَ عَدْنٍ الَّتِي غَرَسَهَا اللَّهُ رَبِّي بِيَدِه‏»، وارد آن جنت عدن بشود كه بالاترين مقام است. «فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ لْيَتَوَلَّ وَلِيَّهُ وَ لْيُعَادِ عَدُوَّهُ وَ لْيُسَلِّمْ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِه‏»، موالات خود حضرت و اوليائش، معادات دشمنان حضرت، دشمني با دشمنان، بعد هم تسليم به اوصياء. اين چهار چيز، انسان را به اين مقام مي رساند. پس معيت؛ يعني معيت جمعي، اين معيت هم به معناي اين است كه ما كلاًّ از خودمان هجرت كنيم، راحل بشويم. در اين سفر الي الله، با امام سير كنيم. اگر با امام خودمان سير كرديم، ما را از وسط دريا عبور مي دهند بدون اینکه ذره ای خیس شویم. ما را از وسط عالم دنيا عبور مي دهند ولي در عين اينكه از متن اين عالم دنيا عبور مي كنيم گَرد اين عالم دنيا به دل ما نمي نشيند.

اگر مي خواهيد به خدا برسيد و در اين عوالم كه عبور مي كنيد، غير خدا در شما رد پايي نداشته باشد، راهش اين است: بايد همراه بشويد. تنها راه، همين همراهي است. در اين مسير کسی نمی تواند تنها به سوی خدا برود. اگر مومن مي خواهد به سمت خدا برود؛ در اين هجرت الي الله، در اين كوچ كردن الي الله، بايد به معيت امام برسد. اگر با امام همسفر نشد، نمي رسد «مَنْ كَانَ فِينَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلَى‏ لِقَاءِ اللَّهِ‏ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ‏ مَعَنَا»، راه خدا را نمی شود تنها رفت، راهي وجود ندارد. راه، همين است.

پس همراهي با امام، در واقع همراهي با صراط و همراهي با سبيل است، از باب وارد شدن است. اگر انسان مي خواهد موحد بشود، نمي تواند از هر راهي برود. اگر مي خواهيد وارد وادي توحيد و بيت التوحيد و مدينه توحيد بشويد؛ بايد از بابش وارد بشويد. «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»(بقره/189)، معناي «معيت با امام»، همين است؛ يعني اگر می خواهید وارد وادي توحيد شويد، همسفر امام باشيد. در اين وادي كسي خودش به تنهایی نمی تواند سیر کند.

همراهی با امام حق یا باطل در عوالم

نكته دوم اين است كه کسی که مي خواهد وارد این وادي شود، باید با صادقين باشد؛ يعني با ائمه جور نباشد. سير ما، با يكي از اين دو امام است. روايتی را مرحوم كليني در «بَابُ أَنَ‏ الْأَئِمَّةَ فِي‏ كِتَابِ‏ اللَّهِ‏ إِمَامَانِ‏» ذکر کردند فرمودند: در قرآن ائمه، دو دسته امامند «إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَ إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى النَّارِ»(13)، امامي كه دعوت به آتش مي كند و امامي كه دعوت به الله تبارك و تعالي مي كند. امامي كه ما را دعوت به خدا مي كند، همه وجود خودش پر از توحيد است، توحيد الله است. آن امامي هم كه ما را دعوت به نار مي كند، در واقع دعوت به خودش مي كند. دعوت به خودش، دعوت به نار است. در زیارت جامعه کبیره می فرماید «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ».

روايت از امام باقر (عليه السلام): «قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ‏ هَذِهِ‏ الْآيَةُ» وقتی اين آيه نازل شد «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَ‏ أُناسٍ‏ بِإِمامِهِمْ» ما در قيامت، هر دسته مردم را با امام شان صدا مي زنيم يعني چه؟ يعني افراد آنجا عنواني ندارند، مي گويند اتباع نبي اكرم(ص) یا امير المؤمنين و شيعيانش بيايند عنوان ما امام مان است. فرمود مردم را با امام شان صدا مي زنند، به حضرت عرض كردند يا رسول الله! مگر شما امامِ همه مردم نيستيد؟! «كُلَ‏ أُناسٍ‏ بِإِمامِهِمْ» يعني چه؟ مگر مردم، ائمه متعدد دارند؟ حضرت فرمودند: «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه و آله أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ»، من رسول خدا به طرف همه مردم هستم و خدا من را فرستاده، رسول كل هستم، اما «وَ لَكِنْ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»، ائمه اي از طرف خداي متعال كه از اهل بيت من هستند، بعد از من، امام بر مردم مي شوند «يَقُومُونَ فِي النَّاسِ فَيُكَذَّبُونَ»، اينها قيام به حق مي كنند، ولي تكذيب مي شوند «وَ يَظْلِمُهُمْ أَئِمَّةُ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ وَ أَشْيَاعُهُمْ»، ائمه كفر و ضلال و پيروان آنها، به اين ائمه اهل بيت من ظلم مي كنند.

پس دو تا جريان امامت است: يكي امامت نار است و يكي امامت هدايت، «إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَ إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى النَّارِ». «فَمَنْ وَالاهُمْ»، آن كسي كه موالات ائمه اي كه از اهل بيت من هستند داشته باشد «وَ اتَّبَعَهُمْ وَ صَدَّقَهُمْ فَهُوَ مِنِّي وَ مَعِي وَ سَيَلْقَانِي»، معيت با نبي اكرم يعني؛ متابعت و تصديق امام. اگر كسي به متابعت و تصديق رسيد، به معيت نبي اكرم مي رسد. پس «أَلَا وَ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ كَذَّبَهُمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَا مَعِي وَ أَنَا مِنْهُ بَرِي‏ءٌ»، او با من نيست. پس اينكه مي گويند با صادقين باشید؛ يعني با كاذبين نباشيد؛ يعني صف تان را جدا كنيد. انسان در اين عالم نمی شود با دو امام باشد.

فرمود: خداي متعال، در يك شخص دو قلب قرار نداده «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ في‏ جَوْفِهِ»(احزاب/4)، كه دو امام را دوست بدارد. بايد همه قواي انسان و همه شئون حيات انسان، چه حيات ظاهري و چه حیات باطني با امام باشد، نمي شود بخشي از حيات ما از امام جدا بشود. اگر ما بخواهيم خودمان محور بشويم، با ائمه نار هستيم. هر وقت انسان از امام نور جدا شد، با ائمه نار است. اين طور نيست كه بگويد یک قسمت ما با امام است و یک قسمت با خودمان. اين قسمتي كه مي گوييد خودمان اين قسمت، با ائمه نار است. هر جا انسان از معيت امام فاصله گرفت، با ائمه نار است. هر جا از اين وادي بيرون رفتیم آتش است.

پس بنابراين دستور این آيه اين است كه با ائمه باشيد. در سفر الي الله، همه قواي تان با امام باشد، حجاب از شما برداشته مي شود، آنگاه امام را با خودتان مي بينيد و با نور امام سير مي كنيد و با اين خورشيد سفرتان را ادامه مي دهيد و جزء كساني مي شويد كه «أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشي‏ بِهِ فِي النَّاسِ»(انعام/122)، انساني كه به حيات و به نور رسيده، مشي او مشي در وادي نور است، زندگي اش زندگي نوراني است. «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ‏»، نقطه مقابل آنهايي هستند كه به امام نرسيدند.آنهايي كه به امام نرسيدند، در وادي ظلمات هستند اگرچه شيطان عمل شان را برايشان زينت مي دهد.

اين طور نيست كه ما فقط در حيات فردي بايد با امام باشيم. اگر قرار است که سیر الی الله باشد و در وادی توحید باشد باید در همه عرصه هاي حيات انسان معيت با امام باشد. هر جا از امام جدا شديد، وادي كفر و وادي ضلال و همراهي با ائمه نار است، با امام هدي نيست، با امامي است كه «يَدْعُو إِلَى النَّارِ». بنابراين اگر در عرصه حيات اجتماعي از امام فاصله گرفتيم، وارد وادي ظلمت و وادي موت و وادي حيرت و وادي ضلال مي شويم.

# حجاب جنت و ولایت

يكي از حجاب هاي مهمي كه بر ولايت امام سایه انداخته و انسان نمی تواند آن جنت را ببیند حجاب جنت است. اگر انسان به امام رسيد، به بهشت رسيده است. مثلا شهداي كربلا، با آن همه رنج غرق در بهشت بودند، اصلا سر از پا نمي شناختند. یکی از اصحاب به نام بُريرِ شوخي مي كرد، به او گفتند امشب شوخی می کنی؟! گفت اگر امشب شوخي نكنم، کي شوخي كنم؟! مگر بهشت مان را كه امام نشان داد، ندیدید؟

«إِنَّ الْأَبْرارَ لَفي‏ نَعيمٍ‏»(انفطار/13)، آن بهشتي كه در همين دنيا براي ما فراهم شده و ما از همين دنيا بايد وارد آن بهشت بشويم كه البته «إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ‏ بِالْمَكَارِهِ»(14)، پوشش هاي سختي دارد، ولي اگر اين معبر سخت را پشت سر گذاشتيم، باطنش جنت است.

اين جنتي كه از اين دنيا آغاز مي شود و تا آخرت هم ادامه دارد، يك حجابي روي آن را پوشانده که اين حجاب ظلماني نمي گذارد ما اين جنت را ببينيم. اين حجاب كه حجاب ظلماني است، ضلالت، حيرت، جهنم، و عذاب است، اين حجاب كه از دوران بعد حضرت شروع شده «وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى‏»(لیل/1)، اين حجاب اکثر اوقات همراه با يك بستر هاي شهواني است، شهوات ما تحريك مي شوند، ارضاء مي شوند، لذت مي بريم خيال مي كنيم اين همان جنت است! اين، حجاب جنت است که مانع این است که ما نمی توانیم طعم بهشت ولايت را بچشيم و تصور از آن داشته باشيم.

فيلسوف هاي غربی که اين تمدن جديد، اين تمدن بعد از رنسانس، اين تمدن بي خدا، را درست کردند، اين تمدني كه العياذ بالله مي گويد در غرب، خدا مرده، چطور در كشور شما هنوز خدا نمرده!؟ اگر از الله كه «اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» است فاصله گرفتيد، شما مي ميريد يا خدا مي ميرد؟! اگر شما يك تمدني به وسعت عالم، درست كرديد كه در آن خدا نبود؛ اين، گورستان بزرگ است، اينكه عالم حيات نيست. اين حياتي است كه «تشبه حياة ائمة الضلال». حيات انسان، شبیه حيات ائمه ضلال است.

روز قيامت، ما را يا با امام نار يا با امام الي الله صدا مي زنند «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَ‏ أُناسٍ‏ بِإِمامِهِمْ»، «إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَ إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى النَّارِ»، هر کسی با هر امامی بود او را با نام همان امام صدا می زنند. كسي که در اين دنيا با امام بود؛ يعني قوايش تحت فرمان او و دل بسته به او است كه بالاترين معيت، معيت حبّي است «الْمَرْءُ مَعَ‏ مَنْ‏ أَحَبَ».

در روايت آمده که شخصی نزد وجود مقدس نبي اكرم آمد عرض كرد: «يَا رَسُولَ‏ اللَّهِ‏ مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ»(15)، قيامت، كي به پا مي شود؟ حضرت نماز شان را خواندند بعد برگشتند فرمودند: چه كسي اين سوال را كرد؟ گفت آقا! من بودم. فرمودند «فَمَا أَعْدَدْتَ لَهَا»، تو چه آماده كردي؟ حضرت سوالش را با يك سوالي جواب دادند كه لطيف هم بود. گفت: من اهل عمل زياد نيستم «وَ اللَّهِ مَا أَعْدَدْتُ‏ لَهَا مِنْ كَثِيرِ عَمَلٍ صَلَاةٍ وَ لَا صَوْمٍ»، من واجباتم را انجام مي دهم، يك سرمايه دارم «إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»، من شما را دوست دارم. فرمود: «الْمَرْءُ مَعَ‏ مَنْ‏ أَحَبَ»، آدم با آن كسي است كه دوستش مي دارد. محبت، بالاترين معيت را مي آورد. معيت حبي، بالاترين معيت است؛ يعني محبت، شعاع محبوب است. اگر كسي به محبت امام رسيد، محبت؛ يعني حضور الامام.

# ایمان و اخلاق

اخلاق يعني حبّ اميرالمومنين. هيچ چيزي ديگر اخلاق نيست. شاهدش چيست؟ «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ‏ نَبِيَّهُ‏ عَلَى‏ مَحَبَّتِهِ‏ فَقَالَ‏ وَ إِنَّكَ لَعَلى‏ خُلُقٍ‏ عَظِيمٍ‏»(16)، خُلق نبي اكرم، حب الله است. او كه آمد، همه چيز ازجمله توكل، يقين، رضا، صبر. حب تام است! ايمان ما هم همين است.

مرحوم كليني در کافی کتاب علم و جهل، كتاب العلم، كتاب التوحيد، كتاب الحجه و كتاب الايمان و الکفر دارند. اخلاق؛ يعني الايمان و الكفر. ما اخلاق به اين مفهوم وسيعي كه در كتب اخلاق مطرح شده، در اصطلاحِ روايي و قرآني را نداريم. آن اصطلاح فراگير كه همه اخلاق به او بر مي گردد، ايمان و كفر است. ايشان از اينجا شروع مي كنند، اصل ايمان و كفر هم از عوالم قبل شروع مي شود. اولين باب آن «بَابُ طِينَةِ الْمُؤْمِنِ‏ وَ الْكَافِر»، است؛ يعني ايمان و کفر از عوالم قبل شروع مي شوند. بعد فروعش را مي گويند. صفات رذيله: بخل و... صفات حميده: زهد، توكل، يقين، رضا. همه صفات حميده، شاخ و برگ ايمان اند. به جاي كتاب اخلاق، نوشتند «كتاب الايمان و الكفر» و به جاي رذائل اخلاقي و فضائل اخلاقي مي گويند ايمان و شئونش، كفر و شئونش.

اين ايماني كه همه اخلاق به این ايمان بر مي گردد چيست؟ جوهره ايمان چيست؟ فرمود: «أَوْثَقُ‏ عُرَى‏ الْإِيمَانِ‏ الْحُبُ‏ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرِّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ»(17) مومن، آن كسي است كه اهل حب في الله و بغض في الله است. با اولياء خدا موالات دارد، با دشمنان هم معادات دارد. این اصل اخلاق است.

روايت ديگر در كتاب ايمان و كفر كافي است از حضرت سؤال كرد حبّ و بغض، از ايمان است؟ فرمودند: «هَلِ‏ الدِّينُ‏ إِلَّا الْحُبُ‏ وَ الْبُغْضُ‏»(18)، از عناصر ايمان، يكي حب است و يكي بغض است؟ حضرت فرمود: «هَلِ‏ الْإِيمَانُ‏ إِلَّا الْحُبُ‏ وَ الْبُغْضُ» ايمان مگر غير از حب و بغض، چيز ديگري هم هست؟ بعد حضرت اين آيه را خواندند، «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ‏ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ‏ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ‏ وَ الْعِصْيانَ»(حجرات/7)، خداي متعال به شما يك منتي گذاشته، ايمان را در دل شما محبوب قرار داده، ايمان را دوست داريد. يعني؛ ايمان را در دل شما زينت داده، ايمان را زيبا مي بينيد و به عكس، كفر و فسوق و عصيان را مكروه دل شما قرار داده. حضرت گفتند ايمان عبارت است از حب الايمان و كراهت نسبت به كفر و فسوق و عصيان، ايمان ما همين است. ايمان ما، حبّ الايمان است. آن ايماني كه خود كلمه ايمان است چيست كه ايمان ما حبّ الايمان است؟ فرمود: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ»، يعني امير المومنين. ايشان، كلمه ايمان است. ايمان ايشان هم حبّ است اما حبّ الله است. همه وجودش حبّ الله است. ايمان ما، حبّ اميرالمؤمنين است و كفر و فسوق و عصيان «أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»، اين آيه جالبي است.

پس ايمان يعني حبّ اميرالمومنين، آن جايي كه مي گويند حب امير المومنين، ايمان است دارند سرّ ايمان را به ما مي گويند. بعد يك بار ايمان را بالآثار و يك بار ايمان را به صفات تعريف مي كنند. همه اينها هم سر جاي خودش درست است، اما همان كه آن روايات را گفته، اينجا هم مي فرمايد: «هَلِ‏ الْإِيمَانُ‏ إِلَّا الْحُبُ‏ وَ الْبُغْضُ‏» سرّ ايمان را مي گويد. اگر اخلاق عبارت است از حب و ايمان عبارت است از حبّ؛ سرّ اين اخلاق، حبّ اميرالمومنين است.

اگر گفتند كتاب اخلاق بنويسيد، پشت كتاب بنويسيد «عُنْوَانُ‏ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حُبُ‏ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»، عنوان كتاب اخلاق، «مناسك حب اميرالمومنين»، باشد و الا مثل كتاب غزّالي مي شود. اول عالم اخلاقيِ عالَم باشد ولی امیر المؤمنین را قبول نداشته باشد. اين كار ها را كردند كه هيچ كس ديگر نمي فهمد ايمان چيست؟ اخلاق چيست؟ مگر«ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ»(نور/40)، چه مي كند؟ بعد شش جلد كتاب اخلاق مي نويسد، ولی بوي اخلاق به شامه اش نخورده است. فرمود فلاني و فلاني، يك حرف قرآن را نفهميدند. آنها علوم ادبيات و علوم قرآني كه بلد بودند. در كافي حضرت فرمودند اينها يك حرف قرآن را نفهميدند. اين اشتباه دیگر نباید اتفاق نيفتد. اخلاق يعني؛ حبّ اميرالمومنين.

# حجاب تجدد

پس اينكه مي گويند «كُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ»، يعني؛ با همه وجود با امام باشيد. اگر با امام بوديد، الان حيات تان حيات امام است. بعد هم كه مي رويد در عوالم بعد، در عالم امام هستيد. الان هم وارد آن جنتي شديد كه «غَرَسَهَا رَبِّي بِيَدِهِ»، اين جنتي كه در اين دنيا هست، در برزخ هم هست، در قيامت هم هست. اين جنت در قيامت هم درجات دارد. كسي كه به امام رسيد، از همين دنيا وارد اين جنت شده است. اين حجاب تجدد و اين جهنمي كه درست كردند كه خداي متعال با صداي بلند چند جاي قرآن بیان می کند که هم در دنيا و هم در آخرت، عامل عذاب آنها است «فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ‏»،(کافرون/55)، «وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى‏ ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا لِنَفْتِنَهُمْ فيهِ »(طه/131)، چشم تان را به اين شكوفه هاي دنيايي كه به گروه هاي مختلف آنها داديم، بیندازید در دل اين شكوفه ها، فتنه را ببينيد. زمانی كه قارون با امكاناتش به ميدان می آید فرو خَسفش را هم ببينيد، نگذاريد فرو برود، بعد بگوييد چه خوب شد كه اين دارايي ها مال ما نبود. ديروز بگوييد «يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِيَ قارُونُ»(قصص/79) وقتي خسف شد، بگوييد چه خوب شد ما با قارون نبوديم. اين چه نگاهي است؟ در دل اين نعمت، فتنه را ببينيد، «وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقى» آن رزق خير را هم ببينيد. «وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى‏ ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا»، به گروه هاي مختلف شان داديم، همه اش شكوفه دنيا است «لِنَفْتِنَهُمْ فيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقى»،. اگر نگاه انسان به اين «زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا»، به اين شكوفه ها بود، بدانيد به آن «رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقى» نمي رسد. اين، حجاب آن «رِزْقُ رَبِّكَ» است. اين حجاب، همان حجاب سقيفه است، همان حجاب تجدد است.

آیا اين شكوفه هاي حيات دنيا فقط كارخانه ها و پاركها و شهر بازي هايشان است؟ اين تمدن بي خدا، آكادمي هايش، دانشگاه هايش، پژوهشگاه هايش، «زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا»، است. اگر افق شما به آنجا بود، از آن «رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقى»، محروم مي شويد. اين، حجابِ آن «رِزْقُ رَبِّكَ»، است. اين، حجاب ولايت است که نمي گذارد جنت الولايه حس بشود. ما الان در حجاب جنت الولايه هستيم. ان شاء الله وقتی زمان ظهور رسید اين حجاب مي رود و انسان جنت الولايه را «جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ»(حدید/21)، مي فهمد. ما فعلا در اين گورستان دنيا هبوط كرديم.

اگر كسي با امامش بود، مي رود وسط بهشت و آن جنت را درك مي كند، نور امام و جنت را با خودش مي بيند، حياتش حيات امام مي شود، موتش موت امام مي شود، وارد آن بهشتي مي شود كه «وَعَدَنِيهَا رَبِّي» يا «جَنَّةَ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبِّي بِيَدِهِ». اين، معيت با امام است.

# راه رسیدن به معیت

اين معيت چطور حاصل مي شود؟ اصحاب سيدالشهداء صفاتي داشتند كه آنها را به اين معيت رسانده. به نظر من اخلاق يعني؛ صفات همراهان امام. در زيارت نامه هاي آنها صفات متعددی برايشان ذكر شده: اولياء الله، احباء الله، الذابون عن توحيد الله، صادقون، صابرون، فائزون. اگر كسي مي خواهد اهل صفات كريمه بشود، بايد به صفات آنها روي بياورد. اين صفات، ما را به معيت مي رساند. «أَنْ‏ يَجْعَلَنِي‏ مَعَكُمْ‏ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»، «اللَّهُمَ‏ اجْعَلْ‏ مَحْيَايَ‏ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ‏ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»، اين دعاهاي زيارت عاشورا يعني ما باید به این صفات اخلاق كريمه برسيم.

در روايت فرمود: اگر كسي متوجه مصيبت هاي ما بشود و براي مصيبت هاي ما محزون بشود و بگريد، فرمود: «كَانَ‏ مَعَنَا فِي‏ دَرَجَتِنَا»(19). امام حسين (عليه السلام) اين باب را باز كردند. اگر كسي وارد فضاي مصيبت سيدالشهدا شد و اهل بكاء شد، فرمود شما را به حيات قلب مي رساند و گاهي هم د طهارت در شما ايجاد مي كند و گاهي مي گويد شما را به درجه ما مي رساند، «كَانَ‏ مَعَنَا فِي‏ دَرَجَتِنَا». تقريبا اين، نزديك ترين راه معيت است. انسان از طريق بلاء سيد الشهدا وارد بشود، زود انسان را به معيت الامام مي رساند. وقتي انسان وارد این مجالس می شود، وارد كهف امام حسين و وارد سفينه نجات شده است، فقط بايد مواظب باشد ان شاء الله جدا نشود. السلام علیک یا اباعبدالله...

پی نوشت ها:

(1) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏44، ص: 367

(2) المزار (للشهيد الاول)، ص: 46

(3) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 200

(4) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 435

(5) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 145

(6) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 208

(7) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 272

(8) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 430

(9) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏24، ص: 321

(10) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏97، ص: 306

(11) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 209

(12) تفسير القمي، ج‏2، ص: 94

(13) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 215

(14) نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 251

(15) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏17، ص:13

(16) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 265

(17) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 126

(18) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏8، ص: 80

(19) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏44، ص: 278